

لوح عبدالرزاق

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



لوح عبدالرزاق - از آثار حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در
مرکز جهانی بهائی - شماره ۵۷۲

هذا ما نزل عن جهة العرش و كتبه خادم الفاني تلقاء الوجه عبد رز

بسم الله الأقدس الأعظم الأعلى

مکتوب آن جناب بمنظر اکبر وارد و از قیص کلماتش نفحات حب مالک اسماء و صفات متضوع الحمد لله که از فضل
رحمن بجز عرفان فایز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامی که اکثری از عباد از او محتجبند
الیوم ملأ بیان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده اند که مقصود از ظهور نقطه بیان
روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید و علو تفرید بوده کل شهدوا و یشهدون بأنه لا اله الا
هو از افق سماء مشیت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئته ان لا اله الا هو تجلی فرمود و از رضوان روحانی ربانی
نفحه ئی ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب بلی آنچه در مقامات توحید و علو تجرید ذکر فرموده اند
مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در این صورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل
بآن ناطقند قسم بسلطان یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور
است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجاب الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگرچه متبصرین از هر کلمه از
کلمات این ظهور معانی ما لا نهیه ادراک نموده اند ولکن این مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و بخاتم
حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند و اگر بگویند که مقصود از
ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را مابین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولو البصر این مقام
یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضاً علی الله در هر
حین باعتراضی جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم
الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلک متصلاً
نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده اند که شاید شبهه ئی در قلوب القا شود و معبودیت مجل محقق گردد



ORIGINAL

ای اهل بیان اقسامکم بالله قدری انصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدس تفکر کنید منتها رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمره از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا نهموده اند که مظاهر حق را یک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقع است از این نفوس نفوسی که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند هر نفسی لایق اصغاء کلمه الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که اقلاً احکام الهی را واحد ملاحظه نماید والله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده اند و تأیید احکام قبل فرموده اند و مجری داشته و ثابت نموده اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود

بگو ای احوهای روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سماء معانی نیستید اقلاً آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمد و ما یظهر منی ما یتظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقرر اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون جمیع امور معلق است بمشیت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد نسخ آن نازل گردد لیس لأحد ان یعارض علیه لأنّ المراد ما اراد ربکم مالک یوم المیعاد در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بآیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بآیه دیگر نسخ شود فوالذی انطقنی بالحق لا تجدون من هؤلاء الا کفراً و طغیاناً و غفلةً و ثوراً غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند انهم اهیج من هیج رعا و اغفل من کلّ غافل و ابعد من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بأنفسهم لیخوضوا فی هواهم و یلعبوا بما عندهم فوالذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری ولكن بر منزلش وارد آورده اند آنچه را که هیچ ملّی بمظاهر الهیه وارد نیاورده افّ لأهل البیان غایة فضل رؤساشان آن است که ظهوری که بیان بشاره له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت نموده اند و حرف ثالث مؤمن بمن یتظهره الله را شهید نموده و آنقدر بی شرمند که با این افعال قبیحه منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جایز نه

ملاحظه کنید چه قدر ناس را حمیر فرض گرفته اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل ولا تشرب الدخان و بمقرّی که صدهزار شریعت بامر او محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده اند و چه قدر بی بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیان است از آن نفوس شنیده و پذیرفته اند فوالله اگر نظر کور شود بهتر از آن است که بآن اشارات ناظر گردد و افتده معدوم شود بهتر از آن است که بآن حجاب محتجب ماند و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر

شده‌اند که باستنشاق حق را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدائع فضله و الطافه مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعرض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ بالله سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الذی یطق فی کلّ شیء بأنّی انا الله لا اله الا انا لثلاثی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند جوهر فزادی که بغایت لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیت فرموده‌اند ابداً بین یدی تکلم ننمایند بحرفی که رایحه هموم از او استشمام شود

ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغار نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فایز شده‌اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند باری و رقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فنی از افنان نغمه‌ایست که غیر الله احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدت کجا بوده‌اند ایّامی که این غلام الهی مابین اعدا بانتشار آثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و بانسوان معاشر بودند قاتلهم الله و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌اید در ظهور تسع که مخصوص در بیان است چه میگویند جناب سیّاح علیه بهاء الله موجودند و این ایّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایّام حضرت اعلی روح ما سواه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشرك بالله نوشته مع ذلک متنبّه نشده‌اند سید محمد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنّه تسع تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فوالله اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلمات است از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده و لکن عجب است از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند افّ لهم و لحیّاهم و لوفّاهم شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودی را باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لعنهم الله فسوف یرجعهم الله الی مقرّهم فی الهاویه و لا یجدنّ لأنفسهم من حمیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرحمن و لا ترتكبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرد و لا شداد قد بعثنی الله و ارسلنی الیکم بآیات بینات و اصدق ما بین ایدیکم من کتب الله و صحیفه و ما نزل فی البیان و قد شهد لنفسی ربکم العزیز المتّان خافوا عن الله ثمّ انصفوا فی امره ظهور الله خیر لکم ان کنتم تعلمون

عجب است از نفوسی که از این ظهور محتجبند و مع ذلک نخل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم یقولون بلّی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شئونات احدیّه که عالم را احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدین کعبه مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلان را بین عجب است از امثال این نفوس الدّهر انزلنی انزلنی حتی یقال ما یقال و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبه مجعوله مشرک بالله را در مقابل

آیات عزّ الهی و بینات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آن است که کسی بگوید روائج وردیه رضوان الهیه را استشمام نمودی حال روائج جیفه منتنه خبیثه را هم استنشاق نما و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آن است که کسی بگوید با وجود حقّ نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفحه ورد گلزار رحمانی روائج منتنه استشمام شود و این اعتراضاتی است که محتجبین هیچ ملّتی بامثال آن احتجاج ننموده‌اند

بگو ای گم‌گشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقرر است که کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کلّ شهادت می‌دهی که حقّ بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلّق به شهادت ده و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الأبصار و اولو الأنظار بوده و خواهد بود فتفکروا یا اهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات ربّ الأرباب فرق گذارید و تمیز دهید قسم محبوب آفاق که کلمات معرضین تلقاء کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود آیا ظهور قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالها بیان خوانده‌اند و بحرفی از آن فایز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل هؤلاء مشرکین قبل در اخیانی که معارضه با خاتم انبیا نمودند باین کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلّیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت می‌دهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهی الهیه از بریه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب

بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیه را ادراک نینمائید در کلمات پارسیه حقّ و دوش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه نمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بآن مأمورم والا از ایمان اهل اکوان نفعی بسطآن امکان راجع نه قد جعل الله ذیل مقدساً عمّا عندهم و انه هو الغنی عمّا سواه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت رایة لا اله الا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خباء مجد لا اله الا انا بأمر من لدنه لیس لأحد مفرّ و لا مقرّ الا الیه ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغماً لأنف الأعداء بگذارید این هیاکل جعلیه جعلیه را در خبائث اشارات کثیفه منتنه خود مشغول شوند فونفسی الحقّ مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیثال سلسال ذو الجلال قسمت اهل اضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بیان تفکر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور ننموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلیٰ مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند بعضی الواح پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگرچه حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است اگر آن جناب ببعضی بنمایند بآسی نیست و لکن لا یسمّها الا المطهرون خمر معانی این ظهور است که از قبل برحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطره‌ئی از آن فایز نشده‌اند

بگو ای اهل بیان اقلّاً بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقرّی که نقطهٔ اولی جز نیستی بحث و فنای باتّ ذکر نمروده جسارت ننماید امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته اگر اهل بیان بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند فوالله لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل ولكن چه فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذره درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للأمر بوده قدری تفکر در اوّل این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فایز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اوّل معدوم بوده مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا میطیلم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلّت عظمته از سازج کلمه امریه هیاکل مقدسه مبعوث فرماید بشأنی که جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرد و جز حقّ موجود و ناطق و متکلم و قادر نبیند آنه علی ما یشاء قدیر انشاءالله آن جناب از بدایع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فیا طوبی لک بما فزت بالمقام الأسنی و کان طرفک متوجّهاً الى الأفق الأعلى أنّه یختصّ من یشاء بفضل من عنده و أنّه هو المقتدر علی ما یشاء و ربّ الآخرة و الأولى لا اله الا هو العلیّ الأبهی

و اما ما سألت فی فرق القائم و القيوم فاعلم بأنّ الفرق بین الاسمین ما یرى بین الأعظم و العظیم و هذا ما بینه محبوی من قبل و انا ذکرناه فی کتاب بدیع و ما اراد بذلك الا ان یخبر الناس بأنّ الذی یشهر أنّه اعظم عمّا ظهر و هو القيوم علی القائم و هذا هو الحقّ یشهد به لسان الرّحمن فی جبروت البیان اعرف ثمّ استغن به عن العالمین و اذا ینادی القائم عن یمین العرش و یقول یا ملأ البیان تالله هذا هو القيوم قد جاء کم بسطان مبین و هذا هو الأعظم الذی سجد لوجهه کلّ اعظم و عظیم و ما استعلی الاسم الأعظم الا لتعظیمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيوم الا لفنائه فی ساحته کذلک کان الأمر ولكنّ الناس هم محتجبون هل یعقل اصرح عمّا نزل فی البیان فی ذکر هذا الظهور مع ذلك فانظر ما فعل المشرکون قل یا قوم هذا هو القيوم قد وقع تحت اظفارکم ان لا ترحموه فارحموا انفسکم تالله الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فی لوح مسطور ایّاکم ان تتمسکوا بالموهوم الذی کفر بقاءه و آیاته و کان من المشرکین فی کتاب کان باصبع الحقّ مرقوماً ایقن بأنّه ما اراد الا اعظمیة هذا الظهور علی المذكور و المستور و استعلاء هذا الاسم علی کلّ الأسماء و سلطانه علی من فی الأرض و السماء و عظمته و اقتداره علی الأشياء و بظهوره شهدت امکات بأنّه هو الظاهر فوق کلّ شیء و ببطونه شهدت الذرات بأنّه هو الباطن المقدّس عن کلّ شیء و یطلق علیه اسم الظاهر لأنّه یرى بأسمائه و صفاته و یعرف بأنّه لا اله الا هو و یطلق علیه اسم الباطن لأنّه لا یوصف بوصف و لا یعرف بما ذکر لأنّ ما ذکر هو احداثه فی عالم الذکر فتعالی من ان یعرف بالذکر او یدرک بالفکر ظاهره نفس باطنه فی حین یسمی باسمه الظاهر یدعی باسمه الباطن و أنّه لا یعرف بالأفکار و لا یدرک بالأبصار علی ما هو علیه من علوّ علوه و سموّ سموه أنّه لبالنظر الأعلى و الأفق الأبهی و یقول قد خسر الذین کفروا بالذی باسمه زینت الصحیفة المکنونة و ظهرت طلعة الأحدیة و نصبت رایة الربوبیة و رفع خباء الألوهیة و تموج بحر القدم و ظهر السرّ المستسرّ المقنع بالسرّ الأعظم فوعمره انّ البیان قد عجّز عن بیانه و التّبیان عن عرفانه فتعالی هذا القيوم الذی به خرق الحجاب الموهوم و کشف المكتوم و فكّ الاناء المختوم فونفسه الرّحمن انّ البیان ینوح و یقول

ای ربّ نزلتني لذكرک و ثنائک و عرفان نفسک و الذی کان قائماً بأمرک امر العباد بأن لا یحتجبوا بی و بما خلق عن جمالك القيوم ولكنّ القوم حرّفوا ما نزل فی فی اثبات حقّک و اعلاء ذکرک و کفروا بک و بآیاتک و جعلونی جنةً لأنفسهم و بها یعترضون علیک بعد اذ ما نزلت کلمة الا و قد نزلت لاعلاء امرک و اظهار سلطنتک و علوّ قدرک و سموّ

مقامک فیا لیت ما نُزِلْتُ و ما ذُکِرْتُ و عَزَّتْکَ لو تجعلنی معدوماً لأحسن عندی من ان اکون موجوداً و یقرئنی عبادک الذین قاموا علی ضرک و ارادوا فی حقک ما ارادوا اسألك بقدرتک الّتی احاطت بالممکات ان تخلّصنی من هؤلاء الفجار لأحکی عن جمالك یا من بیدک ملکوت القدرة و جبروت الاختیار و لو نزل من المقام الأسنی و الدرة الأولى و السدرة المنتهى و الأفق الأبهى و نرجع البیان من علوّ التّبیان الی دنوّ الامکان لنذكر الفرق بین الاسمین فی مقام الأعداد و لو أنّ جمالی المکنون فی نفسی یخاطبنی و یقول یا محبوی لا ترتدّ البصر عن وجهی دع الذکر و البیان و لا تشتغل بغیری اقول ای محبوی قد انزلنی انزلنی قضائک المثبت و قدرک المحتوم الی ان ظهرت فی قیص اهل الأكوان اذاً ینبغی بأن اتکلم بلسانهم و بما یرتقی الیه ادراکهم و عقولهم و لو تبدّل القمیص من یقدر ان یتقرّب و انک لو ترید ما تأمرنی به ارفع ید المنع عن فی استغفرک فی ذلک یا الهی و محبوی فارحم علی عبادک ثمّ انزل علیهم ما یرتقی عرفانه افتدّتهم و عقولهم و انک انت الغفور الرحیم

فاعلم بأنّ الفرق فی العدد اربعة عشر و هذا عدد البهاء اذا تحسب الهمزة ستّة لأنّ شکلها ستّة فی قاعدة الهندسة و لو تقرّراً القایم اذا تجدد الفرق خمسة و هی الهاء فی البهاء و فی هذا المقام یرتقی القیوم علی عرش اسمه القائم کما استوی الهاء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستّة علی حساب الهندسة یصیر الفرق تسعة و هو هذا الاسم ایضاً و بهذه التسعة اراد جلّ ذکره ظهور التسع فی مقام هذا ما ترى الفرق فی ظاهر الاسمین و انا اختصرنا البیان لک و انک لو تفکر لتخرج عمّا ذکرناه لک و القیانه علیک ما تقرّبه عینک و عیون الموحّدين فوعمری أنّ هذا الفرق لآیه عظمی للذینهم طاروا الی سماء البهاء و بما استدللنا لک فی الظاهر یحقّق بأنّ المقصود فی الباطن قیومیّة اسم القیوم علی القائم اعرف و کن من الحافظین و انا سترنا هذا الذکر و غطّیناه عن ابصار من فی البیان اذاً کشفناه لک لتکون من الشاکرین و قل ان الحمد لله ربّ العالمین

ای عبد ناظر الی الله مختصری بلسان پارسی ذکر میشود تا کلّ بریه از فضل سلطان احدیه از این عین جاریه لا شرقیه و لا غربیه و لا ذکریه و لا وصفیه و لا ظهوریه و لا بروزیه که لم یزل از ذایقه انفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند و فایز شوند بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و اعظمیت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومیّت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصیری واضح و نزد هر خبری مبرهنست و این اعظمیت و قیومیّت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظمیت که در ظاهر حروف ملاحظه میشود در مقامی همزه بهاء ستّه و قائم یک حساب میشود فکّر لتعرف و فی ذلک لآیات للعارفین

ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در این ظهور و در صحایف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات تسعه نماید باعظم فایز شود و این بیان روح القدس است و کان ربّه علی ما یقول شهیدا لیس هذا البیان منّا بل منه قل ایّاکم ان تعترضوا و این تسعه را ایّام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلّی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنّه تسع کلّ بآن موعود بوده اند مع ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس بتشبّه بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده اند این نفوس ابداً از کوثر بیان رحمن نچشیده اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزل علیه ادراک نموده اند ذرهم فی خوضهم و در این فجر

روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن متوقفین کلمه مالک یوم الدین را اصغا نموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النار خالدون و النار قبورهم لو هم يشعرون

و اما ما سالت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعیین و تشخیص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد از تشخیص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده‌اند

معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعیف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانع بوده والا در اصل ضعیف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضيء و روشن است و لکن اگر حائل مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضيء بوده و لکن باسباب مانع اشراق نور منع شده و هم چنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه ظاهری که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضيء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضيء و لکن این مادامی است که اسباب مانع حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده هم چنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود و هم چنین ملاحظه در ضعیف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره‌ئی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منبع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطلع شوید و مطابق نمائید بما سالت عن الله ربک و رب العالمین حق جل ذکره قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الا من اراد چون ختم اناء عطریه پید قدرتی شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الأمر بید الله يعطى و يمنع يعمى و يبصر يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم یزل خلق بوده و لا یزال خواهد بود لا لأوله بدایه و لا لآخره نهایت اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و کذلک اسم الرب یقتضی المربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الها و لا مألوه و رباً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احوال محقق و این همان کلمه‌ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن رب موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می‌شود محدود است بحدودات امکانیه و حق مقدس از آن لم یزل بوده و نبوده

با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطّق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوق با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملک الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد القهار لذا نفی وجود از کلّ میشود چه که تحقّق وجود در رتبه اولیه بعد از تحقّق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فناء کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیكل احدیه بر عرش رحانیه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لمزل یشهد بأنّه موجود و غیره مفقود اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان قسم بنقطه اولیه که طلعت احدیه از احزان وارده و سدّ سبیل باغواى انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیّه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حقّ محصی آن نه و ارض سرّ سرّاً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربّک العزیز الوهاب و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلک الا من عنده علم الکتاب

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلیل فیها اللسان ای اختلافت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایّامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمّی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطّق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اول من تکلم به یعرب بن قحطان و اول من کتب بالعریّه مرامر الطائی و اول من قال الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطیه از قلمی بقلی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لمزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکر مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت الیوم حقایق مظاهر امریه بطراز ابهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقایق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی

كُلُّ الْأَعْصَارِ وَ مِنْ أَعْرَاضِ عَنْهُ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْمُخْتَارُ وَ إِنْ نَفْسِي تَفَكَّرَ نَمَیْدُ دَرِ آنْجِه مَذْكُورْ شُدْ بِمَقْصُودِ فَايَزْ
میشود اگرچه باختصار نازل شده ولكن صدهزار تفصیل در او مستور و عند ربك علم كل شيء في لوح مسطور نسأل
الله ان يرزقك ما قدر لأصفيائه ويفتح على وجه قلبك ابواب المعاني لتعرف من كلماته ما اراد و أنه على كل شيء قدير و
الحمد لله رب العالمين